## خبرها

### ادوارد سعید: سه سال گذشت

در مراسم سومین سال یادبود ادوارد سعید که در اردن برگزار شد، شرکت‌کنندگان به معرفی و تبیین دیدگاه‌های ادوارد سعید پرداخته و اظهار داشتند که وی سعی داشت علاوه بر معرفی اسلام و غرب به تفکرات خصمانه غرب نسبت به اسلام پرداخته و در راس آنها خاورمیانه و مسئله فلسطین را بررسی کند.

به مناسبت سومین سال درگذشت «ادوارد سعید» متفکر برجسته فلسطینی نشستی در مجمع تفکر عربی اردن برگزار شد که شرکت‌کنندگان ابتدا به منظور ادای احترام به نجیب محفوظ نویسنده معروف مصری و برنده جایزه ادبی عرب که چندی پیش درگذشت، یک دقیقه سکوت کردند و سپس به دنبال بررسی ابعاد فکری ادوارد سعید به تجلیل از مقام شامخ وی پرداختند.

دکتر همام غصیب دبیرکل نشست با بیان اینکه اقداماتی که ادوارد سعید در خصوص مسئله فلسطین و خاورمیانه انجام داده، بسیار چشمگیر است، اظهار داشت: شخصیت او در همه جای دنیا و تفکرات وی شناخته شده است به طوری که روند فکری و سیاست‌های تفکری وی بر کسی پوشیده نیست. دکتر همام تصریح کرد: وی طی نوشته‌ها و به دنبال افکار خود به تفکیک فکر عربی و نقد خطابه‌های غربی پرداخته تا علاوه بر ارائه تمدن اسلام، بتواند بر استعماری که غرب بر شرق روا داشته، یورش برد. دکتر ژوزف مسعد استاد تفکر اسلامی دانشگاه کلمبیا و نیویورک نیز با بیان اینکه تحلیل تفکر ادوارد سعید در مورد مسئله فلسطین ضرورت دارد تا دیدگاه‌ها و نگرش‌های وی به دیگران نیز ارائه شود، یادآور شد: او برای رهایی مردم فلسطین تلاش کرد و از هیچ کوششی کوتاهی نکرد و با تحلیل آخرین اثر زیگموند فروید خواستار راهی شد تا به رنج دیرین مردم فلسطین

پایان دهد و با این اقدام بتواند آموزشی مثبت برای تبیین هویت انسانی در یک جهان مدرن و به ویژه خاورمیانه داشته باشد.

دکتر نبیل اللو مدیرکل شورای فرهنگ و هنر دارالاسد سوریه که با موضوع «ادوارد سعید و موسیقی» سخنرانی کرد، با بیان اینکه ادوارد سعید هنگامی که به سوریه آمد از وی خواست تا ارکستر سوریه را ببیند، اظهار داشت: پس از این دیدار یک پروژه موسیقی که سعید آن را تاسیس کرد، در سوریه ایجاد شد و کارگاه‌هایی نیز به منظور ارائه آموزش‌های لازم تاسیس شد. ادوارد سعید موسیقی را راهکاری برای بیان نظرات و بازتاب‌دهنده و منعکس‌کننده ایده‌هایش می‌دانست. وی معتقد بود که نمای عمومی در موسیقی مانند تفکر است که باید هماهنگی میان جزئیات کوچک آن ایجاد شود.

دکتر محمد شاهین استاد دانشگاه اردن در این نشست که با عنوان «شرق‌شناس مسلمان در خطابه‌های غربی» سخنرانی کرد، افزود: شرق‌شناسی‌ای که ادوارد سعید مطرح کرد، همان بررسی زد و خورد میان شرق و غرب و یا میان اسلام و غرب بود تا به معرفی اسلام و غرب بپردازد، چرا که اسلام عنوان اصلی مناقشه و بحث‌های ادوارد سعید به شمار می‌رود. وی طی بحث‌های خود به تفکرات خصمانه غرب به اسلام نیز توجه ویژه‌ای کرده است.

دکتر شاهین تاکید کرد که ارزش کتاب «شرق‌شناسی» این اندیشمند تنها ارزش تاریخی یا آکادمی یا مناقشه‌ای نیست، بلکه آن به معرفی شرق‌شناسی غربی‌ها درباره اعراب و مسلمانان می‌پردازد و ارزش آن به رصد و معرفی شرق و سیطره غرب بر اسلام و مسلمانان است.

### نشست مشورتی «کنگره ملی علوم انسانی»

نشست مشورتی روسای دانشکده‌ها، پژوهشکده‌ها و مراکز فعال در علوم انسانی درباره کنگره ملی «علوم انسانی: وضعیت امروز و چشم‌انداز فردا» پنجشنبه ۳۰ شهریورماه برگزار می‌شود.

در این نشست که با دعوت دکتر مهدی گلشنی رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و رئیس شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی برگزار خواهد شد، درباره اهداف، برنامه‌ها و میزان مشارکت موسسات مربوط به علوم انسانی در کنگره مزبور بحث و تبادل نظر می‌شود. شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در نظر دارد به منظور تبیین مشکلات علوم انسانی (به معنای عام آن) و راهکارهای ارتقای آن در کشور، تبیین نقش علوم انسانی در سیاستگزاری، برنامه ریزی و مدیریت آموزشی، پژوهشی، فرهنگی و اجرایی کشور و تحلیل آفاق علوم انسانی در سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران کنگره ملی علوم انسانی: وضعیت امروز و چشم‌انداز فردا را ۲۲ تا ۲۴ اسفندماه ۱۳۸۵ در تهران برگزار کند.

# یکجورهایی مسلمان، یکجورهایی مثل ما نشدنی

## مسئله ادغام در جامعه اروپایی

برمک بهره‌مند

دولت‌های اروپایی سعی دارند مسلمان‌ها را در جامعه خود ادغام کنند چون آنها «یکجورهایی» هستند و ممکن است به جریان‌های تندرو بپیوندند اما این تلاش‌ها فقط تا اندازه‌ای موفقیت‌آمیز بوده است.

دختر ۱۰ - ۹ ساله وینی، تا وارد کوپه می‌شود و نگاهش به ما خارجی‌ها می‌افتد به گویش محلی وینی به مادرش می‌گوید «عجب گروهی شدیم!» چند ساعتی طول می‌کشد تا از میان ذهنیات تازه شکل گرفته‌اش، به خصوص درباره مسلمان‌ها، وارد دنیای او بشوم، بفهمم از سواحل لیدو در ونیز به وین برمی‌گردد و او بفهمد یا لااقل قدری آرام بگیرد که من آن اسلام‌گرای رادیکالی نیستم که هر روز قیافه‌اش را در تلویزیون ORF اتریش و مثل آن می‌بیند.

دوازده ساعت بعد، با لبخند با من دست می‌دهد، خداحافظی می‌کند و مادرش، کلاودیا، برایمان سفر و اقامت خوشی را در وین آرزو می‌کند؛ شهری در قلب اروپا، که به قول همان دختر ۹، ۱۰ ساله حالا دکه‌های سوسیس و کالباس‌فروشی‌هایش دارند جایشان را به «کِباب»فروشی‌ها می‌دهند. «کِباب» همان دونر کباب است؛ غذایی شرقی که این روزها در وین سر هر کوچه و پس کوچه‌ای پیدا می‌شود و صاحبان دکه‌ها اغلب ترک‌های مسلمان که زمانی (سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که آلمان نیاز به بازسازی داشت) به عنوان کارگر مهمان راهی اتریش و آلمان شده‌اند.

هم‌سن و سال‌های دخترخانم هم‌کوپه‌ای ما اغلب روی خوشی به مسلمان‌ها، به خصوص آنهایی که مسلمانی‌شان را حفظ کرده‌اند، نشان نمی‌دهند. هم‌کوپه‌ای ما این را می‌گوید و اضافه می‌کند که آنها - یعنی مسلمان‌ها - «یکجورهایی» هستند. «یکجورهایی» را توضیح نمی‌دهد. اما از گفته‌اش چنین برمی‌آید که آنها یکجورهایی غیر از ما هستند. یکجورهایی جدا، یکجورهایی متفاوت و یکجورهایی مثل ما نشدنی.

در ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا، این روزها بین ۱۵ تا ۲۰ میلیون نفر مسلمان زندگی می‌کنند، اگر چه آمارها گوناگون است. مسلمان‌ها بزرگترین اقلیت مذهبی اروپا هم هستند و جمعیت‌شان همچنان رو به رشد که بنا به برخی پیش‌بینی‌ها تعدادشان تا سال ۲۰۲۵ دو برابر خواهد شد. فرانسه، آلمان، بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا، هلند و بلژیک بیشتر از سایر کشورها با مسلمان‌ها سر و کله می‌زنند. مسلمان‌های بریتانیا بیشتر از جنوب آسیا آمده‌اند، مثل پاکستان و بنگلادش. فرانسوی‌ها بیشتر میزبان اهالی شمال قاره آفریقا هستند؛ کشورهایی مثل الجزایر، مراکش و تونس. ترک‌ها بیشتر در آلمان پرسه می‌زنند و هلند و بلژیک هم این روزها کمیته و نشست تشکیل می‌دهند تا آداب و سنن‌شان را به تعدادی دیگر از ترک‌ها و مهاجران مراکشی یاد بدهند.

مسلمان‌ها مثل خودشان لباس می‌پوشند، مثل خودشان غذا می‌خورند، مثل خودشان معاشرت می‌کنند و درست مثل سیاه‌پوست‌های آمریکا جامعه خودشان را تشکیل داده‌اند که در موازات با جامعه‌ای که در آن مقیم شده‌اند حرکت می‌کند، رشد می‌کند، خلاقیت‌های خود را دارد و البته مورد تبعیض هم قرار می‌گیرد. مسلمان‌ها در «مسلمان بودن» با هم یکی هستند اما به همراه خود سنن و آیین‌شان را هم به اروپا آورده‌اند؛ آیینی از پاکستان، بنگلادش، مراکش، الجزایر، ترکیه و خیلی جاهای دیگر و این یکی دیگر از دلایلی است که باعث شده تا آنها «یکجورهایی» باشند. بسیاری از مسلمان‌های مهاجر اغلب به دنبال کار و با جیب خالی راهی کشورهای اروپایی شده‌اند. به این ترتیب، بخش زیادی از مسلمان‌ها فقیر هستند و این فقر خود باعث اختلاف طبقاتی بیشتر بین آنها و اروپایی‌ها شده که از نعمت کار بهتر، بیمه اجتماعی و رفاه بیشتر بهره می‌برند.

صورت مسئله وقتی بغرنج‌تر می‌شود که این «یکجورهایی» بودن مسلمان‌ها با انفجارهای یازدهم سپتامبر، مادرید و لندن همراه شده است. انفجارهایی که آنها عامل اصلی آن شناخته شده‌اند. همین‌طور با قتل خشونت‌آمیز تئو ون گوگ، یک فیلمساز هلندی، که مرگش موضوع تندگرایی اسلامی را در اروپا سر زبان‌ها انداخت. ون گوگ از منتقدان حقوق زنان در کشورهای مسلمان بود و به دست یک مسلمان مراکشی ۲۷ ساله مقیم هلند کشته شد. پس از آن بود که صدای خیلی از اروپایی‌ها درآمد که پروژه «چند فرهنگ گرایی» یعنی این که چند تا فرهنگ متفاوت بدون ذوب یا ادغام شدن در یکدیگر در کنار هم زندگی کنند شکست خورده است. پاول گالیس که گزارش جامعی درباره مسلمان‌ها در اروپا تهیه کرده می‌گوید هیچ کدام از دولت‌هایی مثل بریتانیا، فرانسه، آلمان و اسپانیا، که تعداد زیادی از مسلمان‌ها را در خود جا داده‌اند، اعتقاد ندارند که اکثریت مسلمانان مقیم اروپا تندرو و افراط‌گرا هستند یا در حملات تروریستی دست داشته‌اند. اما او این را هم اضافه می‌کند، «با این حال این حس وجود دارد که بی‌اعتنایی جامعه به مسلمان‌ها و تبعیض باعث به وجود آمدن حس بیگانگی بین مسلمان‌ها شده و باعث شده تا تعداد بیشتری از مسلمان‌های اروپایی، به خصوص نسل‌های دوم و سوم، به سمت افراط‌گرایی گرایش پیدا کنند.» گالیس می‌گوید بسیاری از کسانی که به تندگرایی اسلامی گرایش پیدا می‌کنند نوعی حس بیگانگی و پذیرفته نشدن در اجتماع را تجربه می‌کنند و به نظر می‌رسد برای مبارزه با احساس تافته جدا بافته بودن و یافتن یک هویت فرهنگی است که لقب مسلمان را برای خود انتخاب می‌کنند. یک دانشجوی مسلمان، که ۲۰ سال گذشته را در اروپا زندگی کرده، می‌گوید که «از نظر اروپایی‌ها مسلمان یعنی نجس و اوضاع از یازدهم سپتامبر بدتر هم شده.» این اگر خود حقیقت نباشد لااقل احساس یک مسلمان یا همان حس بیگانگی او نسبت به جامعه‌ای است که ۲۰ سال گذشته را در آن گذرانده است.

این روزها در فرودگاه‌ها و ایستگاه‌های مترو شهرهای بزرگ اروپا این جمله هر چند دقیقه یک بار تکرار می‌شود: ««متعلقات خود را نزد خودتان نگه دارید وگرنه ممکن است چمدان یا ساک شما ضبط شده و منهدم بشود.» این جمله اگرچه قدری عجیب به نظر می‌رسد اما هدف آن جلوگیری از یک انفجار تروریستی دیگر است چون ساکی که به حال خود رها شده می‌تواند هر چیزی را در خود جا داده باشد حتی یک بمب را.

یاد انفجارهای لندن جاهای دیگر هم تکرار می‌شود. مثل هر بار که می‌خواهید زباله‌ای را در یک سطل زباله خیابانی بیندازید که بخش زیادی از سطل زباله‌ها در کوچه پس کوچه‌های مرکز لندن و دیگر شهرهای بزرگ اروپا به خاطر حملات احتمالی تروریست‌ها برچیده شده‌اند.

به این ترتیب، عرب‌ها اگر تا پیش از این به قول دختر ۹، ۱۰ ساله هم‌کوپه‌ای ما فقط «یکجورهایی» بودند حالا این «یکجورهایی» بودن با چیزهای دیگری هم قاطی شده است: یک راننده تاکسی، که چندی پیش از فرودگاه هیثرو به مرکز لندن مسافرش بودم، به لهجه کاگنی (گویش محلی لندن) که خیلی هم سخت می‌شود آن را فهمید، می‌گفت این روزها هر عربی را با یک ساک یا پالتو می‌بینید شک می‌کنید.

«ادغام» به عنوان یک راه حل این روزها ورد زبان هر کسی است که با مسئله مسلمان‌ها در اروپا سر و کار دارد.

قرار است «ادغام» از تندگرایی بکاهد و فاصله مسلمان‌ها و اروپایی‌ها را کم‌تر می‌کند؛ اما مسئله ادغام تقریباً شبیه به این است که یک ترکیه‌ای را با یک پاکستانی، یک مراکشی و یک سودانی سر میز چند نفر فرانسوی یا اتریشی بنشانیم و پس از سلام و احوال‌پرسی که معلوم نیست باید با ماچ و بوسه یا بدون آن انجام بشود، یا برای هم دعای خیر کنند یا . . . . سر چنین میزهایی اغلب فقط بحث‌های سیاسی و فرهنگی داغ است. چندتایی از این نشست‌ها را تجربه کرده‌ام: ترکیه‌ای باید درباره رفتار دولتش با کردها توضیح بدهد، پاکستانی درباره این که پاکستان مقر اصلی اسلام‌گراهای تندرو شده صحبت می‌کند، سودانی از فقر و فساد می‌گوید و فرانسوی و اتریشی جملاتی را که در خبرها شنیده‌اند چک می‌کنند که آیا واقعاً حقوق بشر در فلان کشور رعایت نمی‌شود و . . . یکی از آخرین این بحث‌ها همین چند روز پیش در خانه دوستی در وین برپا بود که دوستان قدیمی اتریشی و آلمانیِ میزبان، جلسه «امشب دور هم باشیم» را بیشتر به میزگرد سیاسی تبدیل کرده بودند. تازه کار وقتی بدتر می‌شود که از غیرت، وابستگی به خانواده، شیوه‌های عزاداری و مثل آن سخن به میان می‌آید و حتی همین موضوع ساده که مردان اروپایی موقع سلام و خداحافظی همدیگر را نمی‌بوسند!

کمیسیون اروپا در سال ۲۰۰۵ اولویت‌هایی را برای ادغام و کاهش تندگرایی در بین مسلمان‌ها در نظر گرفت. این کمیسیون پیشنهاد داد تا شرایط به گونه‌ای بشود که زنان مسلمان مهاجر در بازار کار حضور گسترده‌تری داشته باشند. همچنین گفت‌وگوی بین مذاهب و جوامع مختلف ترغیب و خواسته شد تا مسلمان‌ها در انتخابات محلی هم شرکت کنند. در کنار این دستورالعمل‌ها، سالانه بودجه‌ای پنج میلیون یورویی برای انجام پروژه‌های آزمایشی ادغام تصویب شده است. اتحادیه اروپایی همچنین قصد دارد صندوقی را با بودجه ۲۰۰ میلیون یورویی در سال ایجاد کند.

برخی از صاحب‌نظرها می‌کوشند تا سیاست‌های یک شکل را به کشورهای عضو دیکته کنند. از آنجا که مرزهای کشورها به روی یکدیگر باز است، برخی اعتقاد دارند اگر در کشوری با این موضوع کمتر برخورد شود تاثیر آن بر کشورهای دیگر هم مشهود خواهد بود.

در راه ادغام، کشورهای مختلف سیاست‌های گوناگونی را برای ادغام اتخاذ کرده‌اند. فرانسوی‌ها سیاست «شبیه شدن» یا «ذوب شدن» را ترغیب می‌کنند؛ آنها محجبه‌ها را به مدارس خود راه نمی‌دهند و در یک کلام جامعه‌ای لائیک را ترغیب می‌کنند. فرانسوی‌ها بیشتر مایل هستند تا مثلاً مراکشی‌های مهاجر شبیه پاریسی‌ها بشوند، و کم‌کم در اجتماع ذوب بشوند.

پور دو مونتری نام یکی از محله‌های پاریس است. این محله در جنوب شرقی شهر واقع شده. اگر کنار برج ایفل ایستاده باشید، (در جنوب غربی شهر) رفتن به آنجا با یک بار تغییر خط مترو ممکن می‌شود که خطوط تو در توی مترو شهر را به هم دوخته‌اند. اولین نشانه‌ای که به پور دو مونتری نزدیک می‌شوید این است که ایستگاه به ایستگاه از تعداد پاریسی‌های (سفیدپوست‌ها) حاضر در واگن مترو کم می‌شود و کم‌کم جمعیت سیاه‌پوستان و خارجی‌ها جای پاریسی‌ها را پر می‌کنند. وقتی از ایستگاه متروی پور دو مونتری خارج می‌شوید، ابتدا فکر می‌کنید وارد الجزایر، مراکش یا به هر حال جایی در شمال قاره آفریقا شده‌اید. تعداد مسلمان‌ها در این منطقه زیاد است، اما مشخصه دیگر این منطقه فقری است که از قیافه آدم‌ها می‌بارد و سیگنال‌هایی که در مغز طنین می‌اندازد: این محله جای من نیست، بوی ناامنی و خطر می‌آید و بهتر است هرچه زودتر با همان خط مترویی که آمده‌ام از اینجا دور بشوم. محله پور دو مونتری تصویری از شکست پروژه «شبیه‌سازی» مسلمان‌ها در فرانسه است.

آمارها هم نشان می‌دهد که بیشتر مسلمان‌های فرانسه همچنان در فقر و محله‌های فقیر مسلمان‌نشین دست و پا می‌زنند، یا بیکار هستند یا در معرض تبعیض. ناآرامی‌های ۲۰۰۵ فرانسه بازتابی از همین تبعیض‌ها و شکاف فقیر و غنی بود که صدای اعتراض بسیاری از مسلمان‌ها را هم بلند کرد.

در بریتانیا و هلند هم اوضاع بهتر از این نیست. بریتانیایی‌ها و هلندی‌ها سیاست «چند فرهنگ گرایی» به همراه «حفظ هویت» را امتحان کرده‌اند. اما در عمل، مسلمان‌ها بیشتر حاشیه‌نشین شده‌اند و جوامع کوچک محلی خودشان را تشکیل داده‌اند. قصه محله پور دو مونتری در مورد لندن هم صادق است، باز هم در همان بخش جنوب شرقی شهر، وقتی کمی از محله تازه‌ساز و مدرن «کَناری وارف» دور می‌شوید، البته در لندن باید پاکستانی‌ها را جای مراکشی‌ها بنشانید.

در بریتانیا و هلند همچنین آیین‌نامه‌هایی تصویب شده یا در حال تصویب است که واعظ‌های مساجد و امام‌جمعه‌ها را ملزم می‌کند تا مقدمات فرهنگ و زبان کشوری را که در آن مقیم شده‌اند بیاموزند. هلند سیستمی را به نام «سیستم دوستی با امام» راه انداخته که طی آن چند فرد داوطلب ویژگی‌های فرهنگی جامعه خود را با امام جمعه مسلمان‌ها در میان می‌گذارند تا به درک بهتر میان دو فرهنگ کمک بشود.

در وین حتی مراکزی را راه انداخته‌اند که به آن «اتاق ادغام» می‌گویند. در این مراکز درست مثل این که بخواهید گواهی‌نامه رانندگی بگیرید به شما اصول زندگی اروپایی را یاد می‌دهند و هدف این است که تازه‌واردها خودی بشوند تا شهروندان غیرمسلمان وقتی آنها را می‌بینند رو برنگردانند.

کلاودیا شامانک مدیر موسسه «فولکس هیلفه» که کارش دادن مشاوره به حاشیه‌نشینان اغلب مسلمان است، می‌گوید: «مسئله ادغام به این راحتی‌ها نیست. ما هر روز با آن سر و کار داریم و هیچ راه‌حل به درد بخوری هم نداریم که چطور از پس آن بر بیاییم.»

گالیس هم می‌گوید، بسیاری از پروژه‌های ادغام بی‌نتیجه مانده‌اند و برخی خیال خودشان را راحت کرده‌اند که اروپا در «ادغام» مسلمان‌ها شکست خورده است.

مرضیه وقتی هفت ساله بود به وین رفت. او حالا هجده ساله است و با «پارتنرش» در وین زندگی می‌کند. او شب‌های آخر هفته مثل خیلی از دختر و پسرهای دیگر اتریشی، که بعضی‌هایشان هم کلاسی‌هایش هستند، رفتار می‌کند. او مثل دوستان اتریشی‌اش لباس می‌پوشد، گاهی به دکه‌های «وورستل اشتاندل» می‌رود، به خصوص به یکی از آنها که در دل شهر کنار «اشتفانزدوم»، معروف‌ترین کلیسای گوتیک وین، قرار دارد. او تابستان‌ها گارسون است و بقیه سال دانشجو. تمام کارهایی که می‌کند از نوشیدنش تا پوشیدنش تا معاشرتش برای بسیاری از ما ایرانی‌ها تابو است. او مثل خیلی از ایرانی‌ها نیست، اما مثل خیلی از مسلمان‌ها «یکجورهایی» هم نیست. زندگی روزمره‌اش را در قالب زندگی اتریشی‌ها بگذارید اتفاقاً می‌بینید به هیچ وجه هم تابوشکن نیست.

راهی که مرضیه انتخاب کرده یقیناً به او کمک می‌کند تا راحت‌تر با وینی‌ها بچرخد، اما یک کارشناس اروپایی می‌گوید: «ادغام یعنی این که بخواهید در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنید شرکت داشته باشید، به علاوه یعنی این که قادر باشید عضوی از آن جامعه باشید.»

یعنی تحمل‌پذیری جامعه هم تا آن اندازه بالا برود که بتواند اشخاص غیرخودی را در خود جذب کند. فرهنگ غذایی خود را دارند و خلاصه همان «یکجورهایی» هستند.

می‌گویند ادغام موفقیت‌آمیز یعنی دسترسی به شغل، امکان ادامه تحصیلات و استفاده از خدمات اجتماعی. در کنار اینها، باید این چند تا را هم اضافه کرد: حمایت در مقابل تبعیض، دانستن زبان و تاریخ جامعه. و این‌ها همه آن چیزهایی است که همچنان موضوع روز است و مسائلی حل نشدنی تلقی می‌شود. در ضمن، همه این کارها باید در کشورهایی صورت بگیرد که لااقل یکی از آنها، یعنی بریتانیا، به گفته جان رید، وزیر کشورش، «با پایدارترین دوران تهدید از زمان پایان جنگ جهانی دوم رو به رو است.» تهدیدی که آغازگرش همان حملات انتحاری در هفتم ژوییه ۲۰۰۵ بود.

شامانک دیگر خسته شده و تمایل زیادی ندارد تا راه حل‌هایی را که هنوز خود و تیمش پیدا نکرده‌اند در اختیار آنها بگذارد. او می‌گوید: «مشکل این است که ما هنوز خودمان هم جواب این سئوال را پیدا نکرده‌ایم که چطور می‌توانیم کاری کنیم که مهاجران مسلمان و اروپایی‌ها بدون مسئله کنار یکدیگر زندگی کنند.»

او قرار است یک سال دیگر در این شغل باقی بماند و بعد به کمک کولی‌ها یا حاشیه‌نشین‌های اتریشی برود که هم زبانشان را بهتر می‌فهمد هم راه‌هایی برای وارد کردنشان به جامعه سراغ دارد.

**خلاصه مقاله**

**صورت مسئله وقتی بغرنج‌تر می‌شود که این «یکجورهایی» بودن عرب‌ها با انفجارهای یازدهم سپتامبر، مادرید و لندن همراه شده است. انفجارهایی که آنها عامل اصلی آن شناخته شده‌اند. همین‌طور با قتل خشونت‌آمیز تئو ون گوگ، یک فیلمساز هلندی، که مرگش موضوع تندگرایی را در اروپا سر زبان‌ها انداخت. پس از آن بود که صدای خیلی از اروپایی‌ها درآمد که پروژه «چند فرهنگ گرایی» یعنی این که چند تا فرهنگ متفاوت بدون ذوب یا ادغام شدن در یکدیگر در کنار هم زندگی کنند شکست خورده است.**

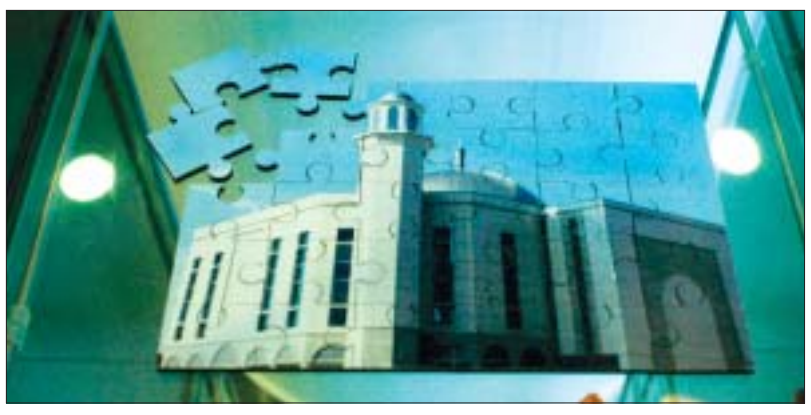

## گفتار

### نقد هابرماس بر پست‌مدرنیسم

ترجمه: فرهاد قربانزاده

بارزترین منتقد پست‌مدرنیسم فلسفی یورگن هابرماس است. هابرماس در کتاب «گفتمان فلسفی مدرنیته» (هابرماس ۱۹۶۸)، با پست‌مدرنیسم فلسفی در سطح جامعه و «کنش ارتباطی» مقابله می‌کند. او در مقابل پست‌مدرنیست‌ها از مفهوم سوژه در مقام آگاهی یا یک نفس خودبنیاد دفاع نمی‌کند بلکه در برابر استراتژی‌های پیشرو و آزمونگرانه آنها از خرد استدلالی در ارتباطات بین‌الاذهانی حمایت می‌کند. به عنوان مثال او مدعی است که نیچه، هایدگر، دریدا و فوکو با بهره‌وری از مفاهیم و روش‌های قابل کاربرد به واسطه خرد مدرن، در نقد مدرنیسم دچار تناقض عملیاتی می‌شوند. او دیونیزگرایی نیچه را به مثابه علامتی ترمیمی و جبران‌کننده برای فقدان هم‌پیوندی در فرهنگ غربی - که در ادوار پیشامدرن توسط مذهب ایجاد شده است- مورد انتقاد قرار می‌دهد. افزون بر آن به زعم هابرماس احساس نیچه در مورد وجود دیونیسم جدید در هنر مدرن، بر اساس یک مدرنیسم زیباشناختی است که در آن هنر، قدرت نقادانه‌اش را به سبب جداسازی خود از ارزش‌های علمی و اخلاقی کسب می‌کند. این تفکیک از مجرای روشنگری مدرن حاصل شده است و منجر به زوال همبستگی انداموار می‌شود- که نیچه در تلاش بود تا آن را از طریق خود هنر بازگرداند. (ن. ک. هابرماس ۱۹۸۷، ۸۱-۱۰۵) هابرماس از هایدگر و دریدا به عنوان وارثان این «منجی‌گرایی دیونیزی» یاد می‌کند. هایدگر تجربه جدیدی از زیستن را انتظار می‌کشد، تجربه‌ای در خود فرورفته. هابرماس می‌گوید این نوع زیستن در نتیجه فلسفه‌ای واژگون شده از سوژه است؛ آنجا که تخریب سوژه به دست هایدگر به امید برای وحدتی می‌انجامد که در آن وحدت، چیزی غیر از سوژه ناپیدا وجود ندارد. (هابرماس ۱۹۸۷، ۱۶۰) به گفته هابرماس دریدا انگاره «تفاوط» یا «تمایز» را با اسلوبی همسان توسعه می‌دهد: در اینجا دیونیزی را می‌بینیم که خود را در غیاب خویش آشکار می‌کند، درست همانطور که معنا به طور لایتناهی به تعویق می‌افتد. (هابرماس ۱۹۸۶، ۸۱-۱۸۰)

هابرماس همچنین دریدا را به خاطر قائل شدن تمایز میان فلسفه و ادبیات در قالب متن‌گرایی نقد می‌کند. - متن‌گرایی دریدا منطق و خرد استدلالی را تحت استیلای ماهیت خطابی درمی‌آورد. به

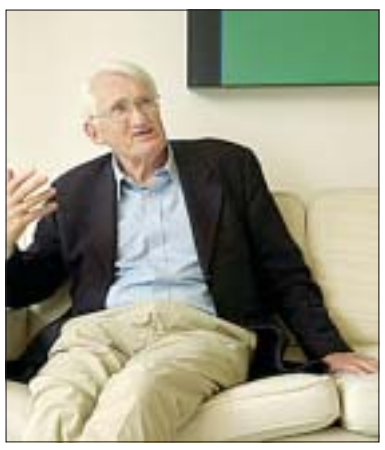

باور هابرماس دریدا امیدوار است که در نقد خود از خرد، از مشکل منطقی خود- ارجاعی جلوگیری کند. افزون بر این هابرماس می‌گوید: «کسی که با هدف کاهش تناقض خود- ارجاعی نقد رادیکال از خرد را قلب به استیلای ماهیت خطابی کند، با این عمل خود باعث کندتر شدن تیغ نقد خرد می‌شود.» (هابرماس ۱۹۸۷، ۲۱۰) هابرماس با روشی مشابه از میشل فوکو به خاطر عدم متمایل کردن روش تبارشناسی خود به افشاگری تبارشناختی انتقاد می‌کند. او می‌گوید: «فوکو نمی‌تواند به اندازه کافی با مشکلات ماندگاری که در ارتباط با رهیافتی تفسیری در مورد چیرگی ابژه، انکار خود- ارجاعانه مدعاهای مربوط به اعتبار عام و توجیه ضابطه‌مند نقد پیش می‌آیند، دست و پنجه نرم می‌کند.» (هابرماس ۱۹۸۷، ۲۶۸).

نقد هابرماس بر پست‌مدرنیسم با حمله به تناقضی عملیاتی و پارادوکسی خود- ارجاعانه آغاز می‌شود که موضوع بسیاری از مباحث انتقادی کنونی را تشکیل می‌دهد. اما با این حال پست‌مدرنیست‌ها یا به رد این انتقادها می‌پردازند و یا اینکه به مدد پاد-راهبردهای خطابی در مقابل آنها صف‌آرایی می‌کنند. به عنوان مثال ژان فرانسوا لیوتار احتمال درک متقابل افراد جامعه از همدیگر را در جریان فرآیند ارتباط بین‌الاذهانی بسیار کمرنگ و حتی ناممکن می‌داند. لیوتار اجماع جهانشمول را هدف نهایی گفتمان نمی‌داند. (ن. ک. لیوتار ۱۹۸۴، ۶۶) ریشه حقیقی واکنش پست‌مدرنیست‌ها در برابر هابرماس را می‌توان در این نقطه یافت که او- بر خلاف سایر منتقدانی که پست‌مدرنیسم را چیزی جز چرندیات و مهملات نمی‌دانند- این مکتب فلسفی را جدی می‌گیرد. در پایان می‌توان یادآور شد که هابرماس می‌تواند با خوانش عمیق متون فلسفی پست‌مدرن، به طور مستدل بر فهم‌پذیری و قابلیت ادراک این مکتب صحه بگذارد.

**Stanford Encyclopedia of Philosophy**